

«مثنوی»، دریای فضایل تربیتی و تعلیمی

دکتر محمد بارانی* - رشید گل افشانی**

چکیده:

«مثنوی» مولانا اثری عرفانی است که در آن حال و ذوق و عشق و آشفستگی، در قالب تعلیم بیان شده است. در این اثر علاوه بر مفاهیم و معانی اسلامی - عرفانی، مطالبی ذکر شده که راه رسیدن به مقام عالی انسانی و طریق خلیفه الهی او را نشان می‌دهد که از مهم‌ترین آنها، متخلق گشتن به اخلاق نیکوست. هدف مولانا، تعلیم برای رسیدن به کمال نفس است. اندیشه‌های تعلیمی مولانا، به تصوف او رنگ خاصی بخشیده و او را هم عارف و هم حکیم و هم فقیه معرفی کرده است. مولانا با تعالیم اخلاقی خود به سالکان می‌آموزد که آزادگی و رهایی از هوای نفس از مهم‌ترین نکته‌های عرفانی و اخلاقی است. مولانا اخلاق و عرفان را دو مقوله مرتبط به هم می‌داند و معتقد است تا سالک متخلق به اخلاق الله نگردد، نمی‌تواند مراتب سیر و سلوک را طی کند و عارف راستین تا از رذیلت‌ها صافی نشود، به مرتبه کمال نمی‌رسد. در این مقاله با تکیه بر تحلیل

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان m.Barani@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی واحد زاهدان
golafshanir@yahoo.com

ابیات «مثنوی» و روش توصیفی-تحلیلی، به بررسی این مهم پرداخته می‌شود. با این هدف که اصالت تعلیم را، که رویکرد اصلی مولوی در «مثنوی» است، یادآور شویم.

واژه‌های کلیدی:

مولانا، مثنوی، تعلیم، اخلاق، عرفان.

مقدمه:

جایگاه تعلیم و تربیت در هر فرهنگ اصیلی، به ویژه در دین مبین اسلام، بسیار والا و ارزشمند است. تعلیم عامل رشد و شکوفایی بشر و ارتقای فکری، جسمی و روانی است که از این طریق زمینه به منظور پرورش تن، شخصیت، ایجاد اعتماد به نفس و یافتن فلسفه صحیح حیات، برای بهتر زیستن فراهم می‌شود. تعالیم، آدمی را به وظایفی که در قبال جامعه دارد آشنا می‌سازد و به انسان اخلاقی بودن را می‌آموزد. به طوری که اخلاق حسنه با تعلیم رشد می‌یابد و انسان به مقام انسانیت می‌رسد.

اخلاق پاک نتیجه همه شریعت‌هایی است که خداوند به وسیله پیامبران به مردم آموخته است و انسان معنوی، دارای مجموعه‌ای از خصلت‌های پاک است که خیر و صلاح از آن می‌تراود. در حقیقت موضوع اخلاق، انسان و سازندگی درونی و تهذیب روح و روان او است؛ از این نظر هیچ علمی پس از خداشناسی از جهت اهمیت و ضرورت به پای علم اخلاق نمی‌رسد.

اخلاق در حقیقت مقدمه تعلیم است. تأکید قرآن بر تزکیه نفس قبل از هر تعلیمی، نمایانگر اهمیت اخلاق است. اسلام هدف بعثت را اخلاق معرفی کرده و اخلاقیات را مبدأ و آغاز انسانیت دانسته است و این فضایل اخلاقی است که زمینه را برای سیر به قرب الهی فراهم می‌سازد. شاید به همین دلایل «مثنوی جنبه تعلیماتی خاصی در میان صوفیان یافت و چند بار به تمامی یا به اجزا شرح شد» (صفا، ۱۳۶۳: ۴۶۱).

بیان مساله

فضایل اخلاقی از ارکان اساسی سعادت بشر و مایه تعالی و تکامل مادی و معنوی است. بسیاری از دانشمندان عقیده دارند که صفات و خلیات پسندیده عامل وظیفه‌شناسی و معیار درست زندگی انسان است. در حقیقت نوع بشر در پرتو اخلاق خوب می‌تواند پیوندهای دوستی را بین خود محکم کند و به کامیابی و موفقیت، که شایسته مقام عالی انسان است، دست یابد.

راه تهذیب اخلاق منحصر به مجاهده و کوشش است؛ یعنی تا انسان جدّ و جهدی نکند، نمی‌تواند فضایل را کسب کند و اخلاق حسنه هنگامی تحصیل می‌شود که آدمی بتواند خشم و شهوت و دیگر رذایل را در خود ریشه‌کن سازد.

آثار گرانبار ادب پارسی، بسیار غنی و پربرار است؛ خاصه اگر معنویات نیز قرین آن باشد. انسان به طور فطری معنویات را می‌پسندد و با آغوشی باز به طرف آن می‌رود. اگر دقت شود منافع حقیقی در معنویات است و علمی که نافع نباشد، نیکو نیست و در حقیقت آموختن علم نافع ممدوح است. جلال‌الدین محمد مولوی کتاب گرانسنگ «مثنوی» را از خود به یادگار گذاشته که گنجینه معارف الهی و معدن پربرار تعالیم بشری است. بنابراین بررسی کوتاه این کان معنی، به یاد آوردن فضیلت‌هایی است که گاه مورد فراموشی قرار می‌گیرد و باید آنها را برای وجود سرگشته انسان تداعی کرد. با این هدف موجی از معانی دریای فضایل تربیتی و تعلیمی «مثنوی» را به یاری می‌گیریم تا شاید غفلت و فراموشی را از جان و جهان ما بزدايد.

پیشینه تحقیق

تقریباً اغلب کتاب‌هایی که در ارتباط با «مثنوی معنوی» است به این نکته اشاره دارند که «مثنوی» اثری تعلیمی برای مریدان مولوی است که به خواهش حسام‌الدین چلبی سروده شده است. چه شرح‌های فراوانی که بر آن نوشته شده و چه آثاری مانند تاریخ

ادبیات در ایران (صفا، ۱۳۶۳: ۴۶۱) و یا «پله پله تا ملاقات خدا» (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۲۳۸) و «با چراغ و آینه و «با کاروان حله» (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۲۴۰) و آثار فراوان دیگری که ذکر همه آن‌ها به تطویل مطلب خواهد انجامید؛ اما اثر مستقلی که صرفاً به این بحث پرداخته باشد تاکنون به پیرایه طبع درنیامده است و این مقاله به همین موضوع می‌پردازد و با استناد به سخنان این پیر عالم معنا فرضیه خود را به اثبات می‌رساند.

مثنوی، زبان تعالیم اخلاقی

مثنوی مولانا، اثری تعلیمی و نافع است که با پیام‌های خاص اخلاقی، آدمی را به سوی مدارج عالی رهنمون می‌شود. مولانا با صحنه‌پردازی‌های بدیع از مسائل جزئی روزگار، نتایج سودمندی می‌گیرد؛ به طوری که به جهان ملال‌آور چهره‌ای نو می‌بخشد و ایمان را تقویت می‌کند.

تعالیم مولوی آن چنان با حکایات و تمثیلات آن درآمیخته است که اگر بخواهیم اخلاقیات را از «مثنوی» خارج کنیم و به طور جداگانه مورد بحث قرار دهیم از یک سو غیرممکن خواهد بود چون مباحث تربیتی از سایر مطالب آن تفکیک‌پذیر نیست و از سوی دیگر این مسایل آنقدر گسترده و فراگیر است که کتابی به اندازه خود «مثنوی» خواهد شد.

در این اثر می‌توان تمام صفات پسندیده اعم از حکمت، علم، عقل، شجاعت، تواضع، صبر، شکر، عدالت و بسیاری دیگر را دید در مقابل، انسان از صفات ناپسند از قبیل جهل، خشم، تکبر، حرص، طمع، نفاق و مواردی دیگر برحذر داشته شده است.

هدف مولانا درس و تعلیم برای رسیدن به کمال است. او برای کسب فضایل اخلاقی و ترک رذایل پند و اندرز می‌دهد، تا سالکان راه طریقت بتوانند با یافتن راه صواب به سعادت نایل آیند.

مولانا خود پیر طریقت، مرشد و عالم شریعت و طریقت است و تمام گفتار و کردارش جنبه تربیتی دارد؛ وی در جایی اهمیت علم را بیان می‌دارد که البته منظور او

از علم، آموختن ادب کلاسیک یا علم دین است.

خاتم ملک سلیمان است علم	جمله عالم صورت و جان است علم
آدمی را زین هنر بیچاره گشت	خلق دریاها و خلق کوه و دشت

(مولانا، ۱۳۷۵: ۱/۳۱-۱۰۳۰)

اما عقیده دارد که علوم و فنون نباید در اختیار بدگوه‌ران قرار گیرد؛ زیرا در این صورت گویی تیغ و شمشیر را به دست راهزنان داده و باعث فتنه شده‌ایم.

بدگهر را علم و فن آموختن	دادن تیغ است دست راهزن
تیغ دادن در کف زنگی مست	به که آید، علم را نادان به دست
علم و مال و منصب و جاه و قران	فتنه آرد در کف بدگوه‌ران

(همان: ۳۸/۴-۱۴۳۶)

به اعتقاد مولانا علم را می‌توان به طور نظری آموخت؛ ولی آنچه اهمیت دارد عمل به آن است. به اعتقاد او آگاهی کامل از طریق دفتر و کتاب به دست نمی‌آید.

علم‌آموزی، طریقت قولی است	حرف‌آموزی طریقت فعلی است
فقرخواهی، آن به صحبت قائم است	نه زیانت کار می‌آید، نه دست
دانش انوار است در جانِ رجال	نی ز راه دفتر و نی قیل و قال

(همان: ۶۴/۵-۱۰۶۲)

شرط وصول به معرفت و آگاهی، دل صافی است؛ دلی که از زنگار زدوده شده و آماده پذیرفتن حقیقت باشد. هدف تعلیمات مولانا نیز توجه به کمال نفس است و برای رسیدن به کمال نفس، دلی عاری از هرگونه پلیدی مورد نیاز است. در حقیقت او می‌خواهد با تعلیمات خویش مریدان و پیروان خود را رهبر و راهنما باشد و سرمشق‌های همه‌جانبه‌ای برای سالکان ارایه کند.

یکی از مهم‌ترین موارد تربیتی مولانا مبارزه همیشگی سالک با نفس است. به اعتقاد او باید نفس امّاره را در تنگنا قرار داد و جلوه هرزه‌گری او را گرفت. او نفس امّاره را همانند شیطان می‌داند که از مقابله و مبارزه با آن گزیری نیست. نفس‌پرستی، بدترین

عامل کج روی و هنجارشکنی‌های اجتماعی است و تنها راه رهایی از آن، دل دادن به دلدار و از خودگذشتگی تا حد ایثار است.

نفس و شیطان هر دو یک تن بوده‌اند در دو صورت خویش را بنموده‌اند
چون فرشته و عقل، کایشان یک بدنند بهر حکمت‌هاش دو صورت شدند
(همان: ۵۴/۲-۴۰۵۳)

توصیه به آزادی و رهایی از قیود نفسانی و ظواهر دنیایی از مهم‌ترین و والاترین نکته‌های اخلاقی است که مولانا آن را خاطر نشان می‌کند. او رهایی از حبس هستی را پلی به سوی کمال و قرب حق می‌داند.

قرب نی بالا نه پستی رفتن است قرب حق از حبس هستی رستن است
(همان: ۴۵۶۵/۳)

خواجه نصیرالدین طوسی می‌گوید: «حریت آن بود که نفس متمکن شود از اکتساب مال از وجوه مکاسب جمیله و صرف آن در وجوه مصارف محموده و امتناع نماید از اکتساب از وجوه مکاسب ذمیمه» (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۰: ۱۱۴).

آزادگی نه تنها برای مولانا بلکه برای تمام عارفان مقام الایی دارد. در حقیقت آزادی را می‌توان کمال اخلاص و بندگی نسبت به خداوند دانست. حسین منصور حلاج می‌گوید: «هر که آزادی خواهد، بگو عبودیت پیوسته گردان» (عثمانی، ۱۳۷۹: ۳۴۳).

مولانا عقیده دارد که شخص هرگاه موجودیت مادی و جزئی خویش را فراموش کند، کاملان طریقت، حقیقت وجود او را به یادش خواهند آورد و هرگاه به بندگی و عبادت حضرت حق مشغول شد، اولیای خدا او را از بند رها خواهند ساخت.

چون فراموش خودی، یادت کنند بنده گشتی، آنگه آزادت کنند
(مولانا، ۱۳۷۵: ۳۱۲۱/۳)

سالک راه طریق باید تمام بندها را پاره کند و بنده هیچ کس و هیچ چیز جز خدا نباشد؛ چنان که درویشی گفت: «آزادگی آن بود که مرد از بندگی همه آفریده‌ها بیرون آید و هرچه

دون خدايست آن را در دل وی راه نبود» (عثمانی، ۱۳۷۹: ۳۴۲).

بند بگسل باش آزاد ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر

(مولانا، ۱۳۷۵: ۱۹/۱)

طریق رهایی از گرفتاری‌ها و تعلقات دنیوی به اعتقاد مولانا دو گونه است: «یکی جهد و کوشش و ریاضت خود شخص در اکتساب علوم و معارف الهی و فضایل اخلاقی انسانی؛ دیگر هدایت و دستگیری مردان خدا و یاری برگزیدگان الهی» (همایی، ۱۳۷۶: ۱۳۰).

انسانی که آزاده باشد خشم و نفس و شهوت و دیگر رذیلت‌ها نمی‌تواند او را در بند آورد. انسان باید قفس تن و علایق مادی را در هم شکنند و فریب شهوت و نام و جاه دنیوی را نخورد تا آسوده و فارغ باشد. مولانا راه آزادی از بندهای مادی را زیبا بیان کرده است:

کنده تن را ز پای جان بگن تا کند جولان به گرد این چمن

(مولانا، ۱۳۷۵: ۱۹۶۳/۲)

کشتن نفس، اساس اخلاقیات و عرفان است؛ در حقیقت برای ورود در راه سیر و سلوک باید ابتدا نفس را در بند کرد و از بین برد. عارفان و سالکان راه حق از نفس و هوای آن سخت در وحشت هستند و پیاپی از شرّ نفس به خدا پناه می‌برند. مولانا نفس را به اژدها تشبیه کرده و می‌گوید:

نفس اژدهاست او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است

اژدها را دار در برف فراق هین مکش او را به گرمای عراق

(همان: ۵۴/۳ - ۱۰۵۳)

عارفان راستین همواره می‌کوشند نفس خود را ببالینند و خود را از آرایش‌های درونی پاک دارند. مولانا نیز منشأ شرّ اخلاقی را در نفس انسان می‌داند. او شیطان را سگی می‌داند که در درون انسان‌ها نفوذ می‌کند و نفس آنان را به رنگ خود درمی‌آورد. با توجه به قول پیامبر که فرمود: «یا علی اذا... أهلك فقل اللهم جنبني الشيطان و جنب الشيطان» (فروزانفر، ۱۳۶۶: ۱۴۷)؛ در درون هر انسانی، شیطانی وجود دارد که او را به خطا وامی‌دارد. یک سگ است و در هزاران می‌رود هر که در وی رفت او، او می‌شود

هر که سردت کرد، می‌دان کو در اوست دیو، پنهان گشته اندر زیر پوست
(مولانا، ۱۳۷۵: ۴۲/۲-۴۴۱)

دکتر زرین‌کوب در کتاب «سرّ نی» می‌گوید: «منشأ شر اخلاقی را باید در نفس انسانی جست، و در حقیقت این نکته که در درون هر انسانی شیطانی هست که او را به شرّ و خطا و گناه سوق می‌دهد مبنی بر همین معنی است؛ مضمون حدیثی که طی آن پیامبر تصریح می‌کند: هر کسی شیطانی دارد و شیطان من بر دست من اسلام آورده است» (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۵۷۹).

«مولانا در داستان مرغان ابراهیم خلیل، در عین حال قصّه را رمزی از بعث و حشر در یک حیات روحانی نشان می‌دهد که انسان اگر چهار خصلت بد را در خود هلاک کند، بدین سان با مرگ از حیات نفسانی در حیات روحانی ولادت می‌یابد (همان، ۱۳۸۲: ۳۲۱).
ای خلیل اندر خصال نیک و بد سر بیرشان تا رهد پاهای ز سَد
(مولانا، ۱۳۷۵: ۳۴/۵)

می‌توان تهذیب نفس را از بهترین صناعات اخلاقی دانست؛ زیرا «صناعتی که ثمره او اکمال اشرف موجودات این عالم بود اشرف صناعات اهل عالم تواند بود» (خواجّه نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۰: ۱۰۷).

بنابراین برای کسب فضایل اخلاقی راهی جز کشتن نفس امّاره وجود ندارد. این نفس است که انسان را از خدا دور می‌کند و آدمی را در راه کسب رذایل، گستاخ و بی‌باک می‌نماید. مولانا معتقد است با کشتن نفس از تمام مشکلات رسته‌ای و هیچ دشمنی نخواهی داشت. در حقیقت کشتن این نفس و مطیع و رام کردن او با احکام الهی ممکن است.

هین بُگُش او را که بهر آن دنی هر دمی قصد عزیز می‌کنی
از وی این دنیای خوش بر توست تنگ از پی او با حق و با خلق جنگ
نفس گُشتی باز رستی زاعتذار کس تو را دشمن نماند در دیار
(مولانا، ۱۳۷۵: ۷۹۱/۲ - ۷۸۹)

مولانا انسان‌ها را از دنیا و ظواهر آن برحذر می‌دارد و به اشکال گوناگون دنیا را به چیزهای پست تشبیه می‌کند. او برداشت گویایی از حقیقت دنیا دارد؛ به اعتقاد او از دنیا آنچه نکوهش می‌شود چیزهایی است که انسان را از خدا و کمال و حق غافل می‌کند؛ وگرنه برخوردار از نعمات دنیا در حد مطلوب، پسندیده است.

چيست دنیا از خدا غافل بدن نی قماش و نقره و فرزند و زن
(همان: ۹۹۹/۱)

در واقع می‌توان گفت که مذمت دنیا انکار دنیا نیست و دنیا مزرعه آخرت است. عارفان، دنیا را بازدارنده از خداوند می‌دانند؛ ولی اگر از نعمت‌های آن به خوبی بهره برده شود، محل جمع‌آوری توشه آخرت است. مولانا نیز دنیا را برای دنیاپرستان مورد نکوهش قرار می‌دهد و آن را به تون حمام تشبیه می‌کند.

شهوت دنیا مثال گلخن است که از او حمام تقوی روشن است
اغنیا ماننده سرگین کشان بهر آتش کردن گرمابه‌بان
اندر ایشان حرص بنهاده خدا تا بود گرمابه گرم و بانوا
ترک این تون گیر و در گرمابه ران ترک تون را عین آن گرمابه دان
(همان: ۴۱/۴ - ۲۳۸)

مولانا در استفاده صحیح از نعمت‌های دنیا، همچنین افراط و تفریط در آن تمثیلی گویا دارد و می‌گوید: اگر آب در زیر کشتی قرار گیرد، برای کشتی پناه است و اگر در داخل کشتی بیاید، باعث هلاک کشتی و سرنشینان آن خواهد بود.

آب در کشتی هلاک کشتی است آب اندر زیر کشتی پستی است
(همان: ۱۰۰۱/۱)

در کتاب «بحر در کوزه» آمده است که: «درست است که شهوت‌های دنیا و لذت‌های پست عالم حسی، انبیا و صدیقان را از توجه به جانب حق باز نمی‌دارد؛ اما این شهوت‌ها و لذت‌ها هم در عین حال وسیله‌ای است که دنیای حسی را قائم و باقی می‌دارد. البته مواردی هم هست که کبر و ناموس یا فکر ستایش و نکوهش خلق، نفوس ضعیف را در پلیدی‌های

دنیای حسی باقی می‌گذارد و آن‌ها را از قبول نور و هدایت که آلودگی‌هایشان را از بین می‌برد محروم می‌دارد» (زرّین‌کوب، ۱۳۸۲: ۲۶۳-۲۶۲).

بنابراین طرز برخورد با دنیا مشخص‌کننده عاقبت کار است؛ به طوری که دنیا هم می‌تواند باعث کمال باشد و هم باعث تیره‌بختی.

دنیا با این که عروس هزار داماد است، ظاهر خود را آن چنان می‌آراید که شهوت‌پرستان را مفتون خود کرده و تنها راه رهایی از جادوی دنیا، پناه بردن به خداوند است. همان‌طور که رسول خدا فرمود: «احذَرُوا الدُّنْيَا فَاِنَّهَا اَسْحَرُ مِنْ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ» (فروزانفر، ۱۳۶۶: ۱۳۷).

مولانا در این زمینه می‌گوید:

کابلی جادو این دنیا است، کو	کرد مردان را اسیر رنگ و بو
چون درافکندت در این آلوده رود	دم به دم می‌خوان و می‌دم قل اعوذ
تا رهی زین جادوی و زین قلق	استعاذت خواه از ربّ الفلق
زان نبی دنیات را سخّاره خواند	کو به افسون خلق را در چه نشاند

(مولانا، ۱۳۷۵: ۹۳/۴ - ۳۱۹۰)

مولانا پس از تأکید بر راهنمایی خداوند و هدایت اولیاءالله، مدد جستن از انسان کامل را تأکید می‌کند. او معتقد است که انسان به دلیل این که کمال‌همنشین در او اثربخش است، باید به دنبال یار و هم‌صحبت نیکو باشد؛ زیرا این یار می‌تواند چشم آدمی باشد و راه را نشان دهد.

رو بچو یار خدایی را تو زود	چون چنان کردی، خدا یار تو بود
آن که بر خلوت نظر بردوخته‌ست	آخر آن را هم ز یار آموخته‌ست
خلوت از اغیار باید، نه ز یار	پوستین بهر دی آمد نه بهار
عقل با عقل دگر دو تا شود	نور، افزون گشت و ره، پیدا شود

(همان: ۲۶/۲ - ۲۳)

مولانا عقیده دارد که باید با اهل معنا همنشینی کرد تا هم عطای معنوی و هم جوانمردی به دست آورد. اهل ظاهر، تنها به صورت توجه دارند و در واقع صورت‌پرستند؛ ولی اهل معنا کسانی هستند که از هوی و هوس و خودپرستی به دورند. همان طور که پرنده بدون پر و بال قادر به پرواز کردن نیست، معنا نیز پر و بال صورت است. بنابراین اصل و ذات هر چیزی معنای آن است.

رو به معنی کوش، ای صورت‌پرست زن که معنی، بر تن صورت، پرست
همنشین اهل معنی باش تا هم عطا یابی، و هم باشی فتی
(همان: ۲۱/۲-۷۲۰)

مولانا در کتاب «فیه مافیه» می‌گوید: «دوستان را در دل رنج‌ها باشد که آن به هیچ دارویی خوش نشود؛ نه به خفتن، نه به گشتن و نه به خوردن الا به دیدار دوست که لقاء الخلیل شفاء العلیل» (مولانا، ۱۳۶۹: ۲۲۳).

بی‌گمان آدمیان از راه همنشینی، هم بر دیگران اثر می‌گذارند و هم از دیگران اثر می‌پذیرند. چه بسا هر فرد از طریق همنشین خوب ساخته می‌شود. از این رو در کتب متعددی بر اهمیت همنشین اشاره شده است. در کتاب «لب لباب مثنوی» تألیف ملا حسین کاشفی آمده است: «بدان که سالک را هیچ شربتی بعد از توبه سازگارتر از صحبت پاکان نیست» (کاشفی، ۱۳۷۵: ۱۳۹).

هر که خواهد همنشینی با خدا گو نشین اندر حضور اولیا
از حضور اولیا گر بگسلی تو هلاکی زن که جزوی نه کلی
چون شوی دور از حضور اولیا در حقیقت گشته‌ای دور از خدا
(مولانا، ۱۳۷۵: ۶۵/۲ - ۲۱۶۳)

مولانا، همان طور که همنشینی با افراد شایسته را توصیه می‌کند، همنشینی با افراد بد را رد می‌کند و آنان را چون ابلیس می‌داند که مردود الهی است و دشمنی که دایم در صدد ضربه زدن به آدمی است.

همچو ابلیس که می‌گفت: ای سلام ربّ انظر لی الی یوم القیام

کاندرین زندان دنیا من خوشم تا که دشمن زادگان را می کشم
(همان: ۳۱/۲-۶۳۰)

مولانا تمام سخنان یار بد را عشوه و فریب می داند و گوشزد می کند که نباید فریب این عشوه های دروغین را خورد؛ زیرا در حقیقت دوست بد دامی برای انسان تنیده است. او می گوید: انسان شیطان صفت با افسون های فریبنده خود، تو را گمراه می کند تا بتواند سرانجام تو را از بین ببرد:

عشوه های یار بد منیوش هین دام بین، ایمن مرو تو بر زمین
صد هزار ابلیس لاحول آر بین آدمما، ابلیس را در مار بین
دم دهد گوید تو را: ای جان و دوست تا چو قصابی کشد از دوست، پوست
دم دهد تا پوستت بیرون کشد وای او کز دشمنان، افیون چشد
(همان: ۵۹/۲-۲۵۶)

مولانا کفر را از نظر اخلاقی مذموم و آن را ناشی از نقصان عقل دانسته و معتقد است که کفر، به ظاهر حقیقت الهی را انکار می کند و به معبودهای خیالی دیگر روی می آورد؛ اما همین خاصیت پرستش که دارد به این خاطر است که خداوندی حق در وجود او سرشته شده است؛ ولی از روی جهل و نادانی، معبودی جز رب العالمین اختیار کرده است.

کفر و ایمان، عاشق آن کبریا مس و نقره بنده آن کیمیا
موسی و فرعون، معنی را رهی ظاهر آن ره دارد و این پیرهی
(همان: ۴۷/۱-۲۴۴۶)

همچنین معتقد است که کفر به دلیل این که از بهر خدای بزرگ است به ایمان مبدل خواهد شد و در نهایت هیچ کفرانی باقی نخواهد ماند:

بد نماند چون اشاره کرد دوست کفر، ایمان شد چو کفر از بهر اوست
(همان: ۳۳۹/۶)

«مثنوی» مولانا دریای فضیلت های اخلاقی است. این اثر، اخلاق و عرفان را در هم آمیخته و اندرزها و تعالیم نابی را به جامعه انسانی عرضه داشته است که با روح تعلیمات

دینی ما در پیوند مستقیم است؛ مثلاً همان طور که حُسن خلق در اسلام دارای اهمیت والایی است و بهترین بندگان خداوند نیکوخلقان هستند، مولانا نیز خلق نیک را می‌ستاید:

من ندیدم در جهان جست‌وجو هیچ اهلیت به از خوی نکو
(همان: ۸۱۰/۲)

اگر انسان خوی و خُلق الهی پیدا کند، تجلیات حق را خواهد دید. «خوی نیکو فاضل‌ترین هنرهای بنده بود که گوهر مردان پدیدار آرد و مردم به خُلق پوشیده است و به خُلق مشهور» (عثمانی، ۱۳۷۹: ۳۸۹).

که بیا من باش یا همخوی من تا بینی در تجلی، روی من
(مولانا، ۱۳۷۵: ۵۷۹/۶)

مولانا در بسیاری از ابیات «مثنوی»، حُسن خُلق را ستوده و بدخوبی را مذمت کرده است. او می‌گوید که صورت نیک باید با خلق نیک همراه باشد و الا ارزشی ندارد.

پس بدان که صورت خوب نکو با خصال بد نیززد یک تسو
وربود صورت حقیر و ناپذیر چون بود خُلقش نکو، در پاش میر
(همان: ۱۹/۲ - ۱۰۱۸)

ادب مجموع اخلاق پسندیده است؛ بنابراین شخص باادب تمامی مکارم و فضایل اخلاقی را داراست. مولانا اهمیت ادب را به جایی می‌رساند که از خداوند درخواست ادب می‌کند و به این امر نیز واقف است که بی‌ادب، جهانی را دچار فتنه و آشوب می‌کند:

از خدا جویم توفیق ادب بی‌ادب محروم ماند از لطف رب
بی‌ادب تنها نه خود را داشت بد بلکه آتش در همه آفاق زد
(همان: ۷۹/۱ - ۷۸)

مولانا پس از این که بی‌ادبی را باعث از بین رفتن نعمت‌ها می‌داند، اذعان می‌دارد که ادب اهل ظاهر به ظواهر است و ادب اهل باطن به امور باطنی و حقیقی است. او اهل ظاهر را، اهل تن و اهل باطن را، اهل دل می‌خواند:

پیش اهل تن، ادب بر ظاهر است که خدا زایشان نهان را ساتر است
پیش اهل دل، ادب بر باطن است زان که دلشان بر سرایر، فاطن است
(همان: ۲۰/۲ - ۳۲۱۹)

مولانا می‌گوید: انسان در هر زمانی، امکان بازگشت از گناه را دارد؛ حتی اگر نامه اعمال او سیاه باشد. او معتقد است که درخت عمر را باید با آب توبه تر و تازه کرد. در حقیقت توبه به روح انسان طراوت می‌بخشد:

گر سیه کردی تو نامه عمر خویش توبه کن آن‌ها که کردستی تو پیش
عمر اگر بگذشت، بیخس این دم است آب توبه‌اش ده، اگر او بی‌نم است
بیخ عمرت را بده آب حیات تا درخت عمر گردد با نبات
(همان: ۲۳/۵ - ۲۲۲۱)

در حقیقت سیر و سلوک در راه طریقت با توبه آغاز می‌شود؛ «چرا که بدون حصول این تنبه، که عبارت از خروج از غفلت خواب آلودگی است و صوفیه آن را یقظه می‌گویند، اندیشه ترک منزلگاه نفس اماره و شوق سیر برای سالک حاصل نمی‌شود؛ و تا وقتی سالک از غفلت خویش احساس پشیمانی نکنند، حرکت و سلوک وی آغاز نمی‌شود، و آشکار است که انسان وقتی اولین قدم را برای خروج از منزل بر ندارد رهرو پویا و سالک طریقت محسوب نمی‌شود (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۶۸۷). مولانا عمر و زندگی بدون توبه را جان‌کندن می‌داند و می‌گوید:

عمر بی‌توبه، همه جان‌کندن است مرگ حاضر، غایب از حق بودن است
(مولانا، ۱۳۷۵: ۷۷۰/۵)

مولانا در باب توکل نیز به عنوان فضیلت اخلاقی، در دو قسمت از «مثنوی» به طور مفصل بدان پرداخته است. نخست در دفتر اول، داستان «شیر و نخجیران» است که معانی توکل را به زیبایی بیان می‌دارد. او این موضوع مهم را در اثنای گفت‌وگوی شیر و نخجیران آورده است. شیر در آن حکایت سعی و تلاش را با توکل مخالف نمی‌داند؛

ولی برای توکل ارزش زیادی مثل نخجیران قایل نیست:

جمله گفتند: ای حکیم باخبر الحذر، دع لیس یغنی عن قدر
در حذر، شوریدن شور و شر است رو توکل کن، توکل بهتر است
(همان: ۹۰۹/۱ - ۹۰۸)

در ادامه مولانا از زبان شیر می گوید: درست است که خداوند رحمت دارد؛ ولی راه و روش و نردبانی برای ما قرار داده است. باید جهد کرد و پله پله بالا رفت تا به مقصد رسید:

گفت شیر: آری ولی ربُّ العباد نردبانی پیش پای ما نهاد
پایه پایه رفت باید سوی بام هست جبری بودن این جا، طمع خام
(همان: ۳۰/۱ - ۹۲۹)

رضا به قضای الهی از دیگر تعالیم اخلاقی مولانا در «مثنوی» است. ترک اعتراض نسبت به حوادث و مصایب روزگار را «رضا به قضا» گویند. در کتاب «کیمیای سعادت» آمده است: «بدان که رضا به قضای حق تعالی بلندترین مقامات است و هیچ مقام و رای آن نیست؛ چه محبت مقام بهترین است و رضا به قضای خدای تعالی ثمره محبت است» (غزالی، ۱۳۶۱: ۸۵۷).

مولانا معتقد است که خرسندی بنده از نزول بلا، به خاطر آن است که می داند بلا برای اصلاح نفس او است. بدین سبب بدی برای او مانند خوبی است:

ای بدی که تو کنی در خشم و جنگ باطرب تر از سماع و بانگ چنگ
ای جفای تو ز دولت، خوب تر و انتقام تو ز جان، محبوب تر
نار تو اینست، نورت چون بود؟ ماتم این، تا خود که سورت چون بود؟
(مولانا، ۱۳۷۵: ۶۷/۱ - ۱۵۶۵)

مولانا شکر نعمت های خداوند را باعث فزونی نعمت می داند و در مقابل معتقد است که کفران نعمت خدا، باعث از بین رفتن آن می شود. او شکر را موجب بیداری و نعمت بدون شکر را سبب غفلت می داند:

شکر نعمت، نعمت افزون کند کفر، نعمت از کفت بیرون کند
(همان: ۹۳۹/۱)

نعمت آرد غفلت و شکر، انتباه صید نعمت کن به دام شکر شاه
نعمت شکر کند پر چشم و میر تا کنی صد نعمت، ایشار فقیر
(همان: ۹۸/۳ - ۲۸۹۷)

مولانا در داستان «اهل سبا» موضوع ناشکری را به خوبی بیان می‌دارد. مردم سبا در سرزمینی پر نعمت می‌زیستند؛ اما نعمت فراوان و آسایش زیاد آنان را به کفران نعمت واداشت و سرانجام راه گستاخی و ناسپاسی پیمودند. مولانا ناسپاسی قوم سبا را از زبان خودشان چنین می‌گوید:

ما نمی‌خواهیم این ایوان و باغ نی زنان خوب و نی امن و فراغ
شهرها نزدیک همدیگر بد است آن بیابان است خوش، کانجا دد است
(همان: ۷۰/۳ - ۳۶۹)

از جمله فضایل اخلاقی، که باعث سعادت بشر می‌شود، صبر است و آن شکیبایی در مقابل مصایب و سختی‌ها است. در جای جای قرآن کریم و احادیث ائمه، صبر به عنوان فضیلت محسوب می‌شود. گویندگان ادب پارسی نیز صبر را بهترین اعمال می‌دانند؛ به طور مثال سعدی شیرازی در «گلستان» می‌گوید: «کارها به صبر برآید و مستعجل به سردر آید» (سعدی، ۱۳۷۳: ۱۷۶).

مولانا نیز صبر را از لوازم ایمان می‌شناسد و آن را باعث گشایش و نیل به مقصود می‌داند. وی با استفاده از آیات قرآنی صبر را این گونه بیان می‌دارد:

صبر را با حق قرین کرد ای فلان آخر والعصر را آگه بخوان
(مولانا، ۱۳۷۵: ۱۸۵۳/۳)

یسر با عسر است، هین! آیس مباحش راه داری زین ممات اندر معاش
(همان: ۳۶۱/۵)

گفت صبری کن برین رنج و حرص صابران را فضل حق بخشد عوض
(همان: ۴۸۲/۵)

از جمله فضیلت‌های اخلاقی سالک راه حق، زبان بستن است؛ زیرا زیاده‌گویی، دل را تیره و تار می‌کند. در «رساله قشیریه» آمده است: «خاموشی سلامت است و اصل آن است و بر آن ندامت باشد و خاموشی در وقت خویش صفت مردان است؛ چنان که اندر موضوع خویش از شریف‌ترین خصلت‌هاست» (عثمانی، ۱۳۷۹: ۱۸۱).

مولانا نیز، خاموشی را فضیلت دانسته و آن را دخل و سخن گفتن را خرج معرفی کرده است:

این سخن در سینه دخل مغزهاست در خموشی مغز جان را صدنماست
چون بیامد بر زبان شد خرج مغز خرج کم کن تا بماند مغز نغز
مرد کم گوینده را فکریست زفت قشر گفتن چون فزون شد مغز رفت
(مولانا، ۱۳۷۵: ۷۷/۵ - ۱۱۷۵)

قناعت از جمله صفات پسندیده‌ای است که باعث آرامش در دنیا و رستگاری در آخرت می‌شود. قناعت محصول ایمان است و مولانا نیز ارزش والایی برای آن قایل است و معتقد است که قناعت انسان کامل، از روی تقواست نه از روی فقر و تنگ‌چشمی.

گفت: صالح را گدا گفتن خطاست کو غنی القلب از داد خداست
در قناعت می‌گریزد از تقی نزل لئیمی و کسل همچون گدا
قلتی کان از قناعت وز تقاست آن ز فقر و قلت دونان جداست
(همان: ۳۳/۴ - ۳۱۳۱)

«مثنوی» مولانا کتابی تعلیمی است که سالک را به کسب فضایل اخلاقی تشویق می‌کند، رذایل اخلاقی را نکوهش می‌کند و دوری از آن را واجب می‌شمرد. او رذایل را ریسمان پای جان می‌داند و معتقد است که این ناپسند‌های اخلاقی، انسان را از رسیدن به کمال مطلوب باز می‌دارد. برشمردن تمامی فضایل و رذایل اخلاقی از نگاه مولانا در این مقاله نمی‌گنجد. بنابراین پس از اشاره کوتاهی که به فضایل اخلاقی شد ناگزیر

برخی رذایل اخلاقی را، که مولانا در «مثنوی» بدان اشاره کرده و مورد مذمت قرار داده است، بررسی می‌کنیم.

مولانا معتقد است که بد مطلق در جهان وجود ندارد و بدی و شرّ نسبی است. او می‌گوید: پدیده‌های عالم هم خیر هستند و هم شر؛ یعنی پدیده یا حادثه‌ای ممکن است برای کسی چون قند باشد و برای کسی مانند زهر:

پس بد مطلق نباشد در جهان بد به نسبت باشد، این را هم بدان
در زمانه هیچ زهر و قند نیست که یکی را پا دگر را بند نیست
مر یکی را پا، دگر را پای بند مر یکی را زهر و بر دیگر چو قند
(همان: ۶۷/۴ - ۶۵)

مولانا بدی و اخلاق ناپسند را باعث سیاهی دل می‌داند و می‌گوید: هرگاه قلب آدمی بر اثر اعمال ناپسند تیره و تار شود ممکن است آن تیرگی‌ها تیری شود بر قلب او:

از بدی چون دل سیاه و تیره شد فهم کن، اینجا نشاید خیره شد
ورنه خود تیری شود آن تیرگی در رسد در تو جزای خیرگی
(همان: ۵/۴ - ۲۴۶۴)

از جمله رذایل اخلاقی، که مولانا آن را نکوهش کرده و یک آفت اخلاقی دانسته، تکبر است. مولانا تکبر و کبر را باعث گمراهی افراد می‌داند و معتقد است که دلیل گمراهی ابلیس ملعون نیز تکبر بوده است:

زلت آدم ز اشکم بود و باه و آن ابلیس از تکبر بود و جاه
(همان: ۵/۵ - ۵۲۰)

مولانا در مثنوی، جاهل و ابله را در چند معنی به کار برده است. گاهی به معنی مصطلح آن به کار برده و گاهی به صورت رمزی و به معنی خاص عرفانی آورده است. او معتقد است که پند گفتن به نادان غافل کار بیهوده‌ای است و آن مانند تخم افشاندن در شوره‌زار است.

پند گفتن با جهول خوابناک تخم افکندن بود در شوره خاک
(همان: ۲۲۶۴/۴)

مولانا معتقد است که بلا و مصیبت از نادانی به آدمی می‌رسد؛ ولی برخی نادانی‌ها را صفت عارفان وارسته می‌شمرد. مراد او از این ابله‌ی، عین آزادی و جوانمردی و بی‌اعتنائی به امور پست دنیا است. او چاک حمق و جهل را رفوپذیر نمی‌داند و در مورد ابلهان می‌گوید:

ابلهان تعظیم مسجد می‌کنند در خرابی اهل دل جدّ می‌کنند
(همان: ۳۱۰۹/۲)

حرص و آزمندی نیز صفتی رذیله است که در گوهر انسان نهفته است و انسان را ترغیب به زیاده‌خواهی می‌کند. حرص بر اثر حبّ دنیا پدید می‌آید و برای انسان تیره‌بختی به بار می‌آورد. انسان حریص محروم از همه چیز است. به عقیده مولانا، حرص و آز آدمی را به عیب‌جویی از دیگران می‌کشاند؛ حال آن‌که از عیب‌های خود غافل می‌ماند. در حقیقت حرص مانند آتشی در جهان است که اگر مهار نشود همه جا را نابود خواهد کرد. انسان حریص کوری است که به هیچ چیز دست نمی‌یابد و تنها غبطه می‌خورد.

حرص کورت کرد، محرومت کند دیو همچون خویش مرجومت کند
(همان: ۱۴۶۸/۵)

حسد نیز از بیماری‌های اخلاقی است که برخی رذایل دیگر را همراه می‌آورد. در حقیقت حسد باعث خشم، کینه و خودبینی می‌شود. در کتاب «اخلاق ناصری» در این مورد آمده است: «حسد آن بُود که از فرط حرص خواهد که به فواید و مقتنیات از ابنای جنس ممتاز بود؛ پس همت او بر ازاله از دیگران و جذب به خود مقصور باشد و سبب این رذیلت از ترکیب جهل و شره بُود» (خواجه نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۰: ۲۰۰). مولانا نیز حسد را از ناپسندها می‌شمرد و آن را مورد نکوهش قرار می‌دهد. او با توجه به سخن خداوند که می‌فرماید: «وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ» (الفلق/۵)، حسد را گلوگیر

می‌داند که تمام مشکلات ابلیس نیز از همان حسد سرچشمه می‌گیرد.

ورحسد گیرد تو را ره در گلو در حسد ابلیس را باشد غلو
 کوز آدم ننگ دارد از حسد با سعادت جنگ دارد از حسد
 (مولانا، ۱۳۷۵: ۳۰/۱-۴۲۹)

طمع یکی از رذایلی است که به واسطه دنیا دوستی حاصل می‌شود. در حقیقت، توقع داشتن در چیزهای دیگران است که باعث این بیماری روحی می‌شود. قرآن کریم نیز طمعکاران را نکوهش کرده و لفظ طمع ۱۲ بار در قرآن ذکر شده است (نوفل، ۱۳۶۲: ۸۹). طمع، گوش باطن و درون آدمی را کر می‌کند و باعث می‌شود حقایق را با گوش جان نشنود. طمع در حقیقت خوارکننده است، باعث رسوایی آدمی می‌شود و برای بیش و حواس آدمی حجابی است که از رسیدن به حق و حقیقت جلوگیری می‌کند. چشم و گوش و دل طمعکار بسته است و حدیث این دنیا را نمی‌تواند درک کند. این موضوع را مولانا به زیبایی بیان فرموده است:

هیچ در گوش کسی زایشان نرفت کین طمع آمد حجاب ژرف و زفت
 گوش را بندد طمع از استماع چشم را بندد غرض از اطلاع
 (مولانا، ۱۳۷۵: ۳/۶۶-۶۵)

عجب و خودبینی از جمله صفتهای ناپسند اخلاقی است و آدمی به جهت اوصاف کمالی که در خود می‌بیند دچار این عارضه می‌شود. مولانا می‌گوید: خوشا به حال کسی که از عجب و خودبینی رسته باشد و سلطانی را شکسته و بندگی را پیشه گرفته باشد. خودبینی، عقل و شرم را از آدمی می‌گیرد و او را گستاخ می‌کند. لطف و مهربانی جهان لقمه‌ای خوش است که نباید از آن خورد.

لطف و سالوس جهان خوش لقمه‌ای است کمترش خور کان پراش لقمه‌ای است
 (همان: ۱۸۵۵/۱)

از آفت عجب، آفتهای اخلاقی دیگری نیز به وجود می‌آید. در کتاب «کیمیای سعادت» آمده است: «بدان که عجب آفت‌ها تولد کند: یکی کبر بود، که خود را از

دیگران بهتر داند؛ دیگر آن که گناهان خود را با یاد نیاورد، و اندر عبادت شکرگویی نباشد و پندارد که خود از آن بی نیاز است» (غزالی، ۱۳۶۱: ۶۱۸). بنابراین باید از این خودبینی پرهیز کرد تا روح آدمی معطر شود.

هین روش بگزین و ترک ریش کن
ترک این ما و من و تشویش کن
تا شوی چون بوی گل با عاشقان
پیشوا و رهنمای گلستان
(مولانا، ۱۳۷۵: ۴۹/۵ - ۳۳۴۸)

مولانا ناپسندهای اخلاقی بیشماری را مورد نکوهش و بررسی قرار داده است. علاوه بر موارد ذکر شده درباره آرزوهای طولانی، تردید، خشم، عیب‌جویی، غفلت، نفاق و مسایل دیگر بحث کرده که بررسی آن‌ها کتابی چون «مثنوی» می‌خواهد.

نتیجه‌گیری:

اخلاق و عرفان و دین از دیدگاه مولانا مقوله‌هایی جدای از هم نیستند. در حقیقت تا سالک متخلّق به اخلاق الله نشود، نمی‌تواند مراتب سیر و سلوک را طی کند. تهذیب اخلاق و نفس از امور مورد توجه عارفان است. در واقع عارف راستین از رذیلت‌های اخلاقی به دور و به پسندهای اخلاقی نزدیک است. عارفان حقیقی معمولاً متواضع، صبور و خوش خلق هستند. بنابراین بحث درباره اخلاق و عرفان اسلامی جدای از هم نیست. «مثنوی» مولانا کتابی تعلیمی است برای پرورش انسان کامل. مولانا در «مثنوی» علم و عمل دینی و اخلاقی را با عرفان جمع کرده است. اگر به ابیات عرفانی «مثنوی» نظر افکنیم، می‌بینیم که بسیاری از علوم، که نتیجه آن جز غرور و بیهودگی نیست، مورد توجه و اعتماد مولانا قرار نگرفته است. علمی که همراه با غرور باشد در نظر عارفانی چون مولانا «جهل» محسوب می‌شود؛ زیرا او بهترین علم را معرفتی می‌داند که سالک را به شناخت حقیقت نزدیک کند.

پیر راهبر همواره میدان خود را به مجاهده در تزکیه نفس فرا می‌خواند و آنان را به خوی نیک می‌ستاید. به عقیده مولانا عارفان، خوش‌خلق و دارای اخلاق پسندیده هستند و

فقط برای این که گزندی به آن‌ها نرسد در ظاهر عبوس دیده می‌شوند. سالک باید ابتدا مطالب اخلاقی را فراگیرد و به تهذیب نفس و تهذیب اخلاق بپردازد؛ وگرنه نمی‌تواند راه معرفت را بییماید. مولانا اخلاق را مقدمه سیر و سلوک و معرفت می‌داند و معتقد است که فضایل اخلاقی، عشق و محبت می‌آفریند و انسان با کسب تعالیم اخلاقی به نهایت کمال و نهایت قرب خواهد رسید.

منابع:

- ۱- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
- ۲- خواجه نصیرالدین طوسی. (۱۳۶۰). اخلاق ناصری، تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی.
- ۳- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۲). بحر در کوزه، تهران: علمی.
- ۴- ----- (۱۳۸۲). با کاروان حله، تهران: علمی.
- ۵- ----- (۱۳۷۸). سرّ نی، تهران: علمی.
- ۶- ----- (۱۳۷۱). پله پله تا ملاقات خدا، تهران: علمی.
- ۷- ----- (۱۳۶۸). نقش بر آب، تهران: معین.
- ۸- سعدی، مصلح الدین. (۱۳۷۳). گلستان، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- ۹- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۳). تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۳، بخش ۱، تهران: فردوسی.
- ۱۰- عثمانی، ابوعلی احمد. (۱۳۷۹). رساله قشیریه، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۱- غزالی، امام محمد. (۱۳۶۱). کیمیای سعادت، تصحیح احمد آرام، تهران: بهجت.
- ۱۲- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۶۶). احادیث مثنوی، تهران: امیرکبیر.
- ۱۳- کاشفی، ملاحسین. (۱۳۷۵). لبّ لباب مثنوی، مقدمه سعید نفیسی، تهران: اساطیر.

- ۱۴- مولانا، جلال الدین محمد. (۱۳۶۹). *فیه مافیہ*، تصحیح فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
- ۱۵- ----- (۱۳۷۵). *مثنوی معنوی*، از روی نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون، مقدمه استاد فروزانفر، تهران: صفی عیشاه.
- ۱۶- نوفل، عبدالرزاق. (۱۳۶۲). *اعجاز عددی در قرآن کریم*، تهران: ناشر.
- ۱۷- همایی، جلال الدین. (۱۳۷۶). *مولوی نامه*، تهران: هما.

References:

- 1- Holy Koran, translated by Mohammad Reza Foladvand, Islamic publication of Hoze Elmiye Qom, first edition, Qom, 1999.
- 2- Toosi Khaje Nasiredin (1981). Akhlaghe Naseri, edited by Mojtaba Minavi and Alireza Heydari, Kharazmi publication, second edition, Tehran.
- 3- Zarin Koob, Abdol Hossein (2003). *Bahr dar Kooze*, Elmipublication, tenth edition, Tehran.
- 4- Zarin Koob, Abdol Hhossein (2003). *Ba Karevane Helleh*, Elmipublication, thirteenth edition, Tehran.
- 5- Zarin Koob, Abdolhossein, (1999). *Sere Nei*, Elmi publication, seventh edition, Tehran.
- 6- Zarin Koob, Abdolhossein (1992). *Pelleh be Pelleh ta Mollaghatba Khoda*, Elmipublication, Tehran.
- 7- Zarin Koob, Abdolhossein, (1989). *Naghshebar Ab*, Moein publication, Tehran.
- 8- Saadi, Sheykh Moslehedin (1994). *Golestan*, edited and explained by Dr. Gholamhossein Yousophi, Kharazmi press, third edition, Tehran.
- 9- Safa Zabihollah (1984). *the history of literature in iran*, third volum first part, fourth edition, Ferdousi publication,

- 10) Osmani Aboali Ahmad (2000). Gheshriye thesis translation, edited by BadiolZamaneForouzanfar, ElmiFarhangipublication,sixth edition,
- 11- Ghzali Emam Mohammad (1982). Kimiyaye Saadat,edited by Ahmad Aram,Behjatpress,Bahram edition, twelfth edition,
- 12- Forouzanfar Badiolzaman (1987). Ahadise Mathavi, Amirkabir press, fourteenth edition.
- 13- Kashefi Molahosseini (1996). Labe Lababe Mathnavi, introduces by SaeidNafisee, Asatir publication, first edition, Tehran.
- 14-Molana Jalaledin Mohammad (1990). Fihe ma Fih, edited by Fouroozanfar,Amirkabir publication organization,Sepehr printing office,sixth edition,Tehran.
- 15- Molana Jalaledin Mohammad (1996). MathnaviManavi, from the edited copy of Nikelson, introduced by professor Fouroozanfar,Safi Ali Shah press, first edition,Tehran,
- 16- NoofelAbdolrazagh, (1983). The magic of number in Holy Koran, Nasher publication, Tehran.
- 17- Homaie, Jalaledin, (1997) Molavi Nameh,Homa publication organization, ninth edition,Tehran.